

حلاوت‌های گفتارش دل شوریده‌می‌داند

● امان الله آذر

اشاره

میان دو ملت ایران و افغانستان - که در گذشته‌ای نه چندان دور ملت واحدی را تشکیل می‌دادند - علائق و مشترکات فراوانی بخصوص در بهینه هنر و ادبیات وجود دارد. مع الاسف عملکرد سیاستهای استعماری در دهه‌های گذشته چنان بوده است که ارتباط فرهنگی بین این دو روز به روز ضعیف‌تر و گسیخته‌تر گردد. فرهنگی که ریشه در مذهب، زبان، هنر و ادبیات مشترک دارد و هنوز نیز علیرغم این گسیختگی، مردم افغانستان شعر دردی را در سینه خود دارند و ما ایرانیان نیز از خواندن آثار منظوم و منثور آنان به همان اندازه بهره می‌گیریم که از مطالعه شعر شاعران و نثر نویسندگان ایرانی.

از سوی دیگر لزوم ارتباط و ایجاد رابطه فرهنگی میان ملت‌های جهان به اصطلاح سوم در دورانی که عصر ارتباطاتش نامیده‌اند و تمامی حریم‌های تبلیغاتی در دست غرب است اهمیت فراوان دارد، تا چه رسد به توسعه روابط فرهنگی بین دو ملت ایران و افغانستان که علیرغم آن که دهها سال از جدایی آنها در محدوده مرزهای سیاسی و جغرافیایی می‌گذرد، هنوز نیز از جنبه فرهنگی گویی تن واحدی را تشکیل می‌دهند.

بدون تردید آشنا شدن نسل جوان افغانستان با آثار معتبر ادبیات کهن و معاصر فارسی و همین‌طور متقابلاً آگاهی یافتن جوانان ایرانی از جریان‌های ادبی و هنری افغانستان (و پاکستان و به‌طور کلی شبه قاره هند) در جلوگیری از جدایی فرهنگی ملت‌های برادر و همکیش، نقش مؤثری خواهد داشت.

مقاله زیر را با این دیدگاه و به دور از مرز بندی‌های خاص سیاسی که در افغانستان وجود دارد، از مجله «خیلواکی» برایتان برگزیده‌ام. با این امید که مطالعه آن سودمند افتد. و مطلب آخر این که در هنگام ویرایش مقاله سعی کردیم تا حد امکان نثر آن دست نخورده باقی بماند تا خوانندگان فصلنامه با نثر رایج فارسی در افغانستان نیز آشنا شوند.

واصل این نظم است یا در خوشاب

آب حیوان یا شراب سلسبیل

از کجا آوردی این نقش بدیع

در کجا پروردی این پکر جمیل؟

ایجاد و گسترش سبک هندی در شعر دردی تغییر و تحول عظیمی بدید آورد و زمینه طرز تفکر جدیدی را در قلمرو شعر این دوره بنیاد نهاد که با گذشت زمان این سبک به حد اعلای خود رسید و شاعران بی شماری را به دنبال خود کشانید. هر چند مقدمات این سبک در حوزه ادبی هرات، به ویژه دوره حکمروایی سلطان حسین بایقرا و وزیر خردمندش امیر علیشیر نوایی، گذاشته شد (۱) ولی دربار سلاطین شعردوست و شاعرپرور هند، جایگاه خوبی برای نضج و قوام بیشتر این سبک محسوب می‌شود. سلاطین مذکور با اهدای تحایف و صله‌های گران، شاعران بسیاری را از اطراف و اکناف و حتی مناطق دوردست، چون ماوراءالنهر و ایران و افغانستان و جاهای دیگر به طرف هند جلب کردند. میل و رغبت سوی هندوستان به جایی رسید که سفر جانب آن دیار آرزوی بسیاری از شاعران آن عصر بود، چنانکه علیقلی سلیم گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا حنا بر سوی هندستان نرفت رنگین نشد

بنابراین، در آن روزگار و پس از آن به سبک هندی عنایتی فراوان مبذول می‌شد و شاعران بسیاری بدان شیوه شعر می‌سرودند.

در این سبک هر چند گاه عادی‌ترین معانی را به لطیف‌ترین و ساده‌ترین تعبیر بیان می‌نمایند، اما اصراری که در به دست آوردن معانی غریب و مضامین نامأنوس داشتند غالباً شعر آنها را یک نوع ابهام می‌داد.

علی‌الخصوص که بعضی از آنها در پاره‌یی از صنایع بدیعی مثل مراعات نظیر و متضاد و تشبیه و استعاره نابه جا افراط می‌کردند. در حقیقت شعرای این دوره به استثنای عده‌یی معدود که همچنان از قدما تقلید می‌کردند، شعرشان بیشتر بر «خیال بندی» و «مضمون سازی» مبتنی بود و در این کار هم، شعراء به اقتضای ذوق عامه افراط می‌کردند و گویی نزد این جماعت در شعر ایجاد حس اعجاب بیش از القاء شور و عاطفه اهمیت داشت و این شیوه که نزد صائب و کلیم اکثر بر دقت فکر و لطف بیان مشتمل بود نزد امثال بیدل به ابهام معانی و ازدحام خیالات و حتی به تعقید بیان کشید.

مع الوصف، اسلوب هندی با همه طنطنه و میدان وسیع خود نتوانست بر کلیه زوایای شعر فارسی سایه افکند، توضیح اینکه مقارن این هنگام (اوایل قرن ۱۸ م) دربار هند که زمانی پشتوانه و مشوق شاعران و دیگر هنرمندان بود، گرفتار ضعف و فترت گردید، و از سوی دیگر هرج و مرج و ناامنی که در این فرصت در کشورهای افغانستان و ایران جاری بود، مجال توجه و گرایش به این سبک را صدمه زد و در فرجام، عزم سفر سوی هندوستان که در هر سری بود، فروکش نمود.

با این همه، پس از این رویدادها، و حتی در همان دوران اوج سبک هندی کسانی از اهل ذوق که مجال نظم و سماع شعر را پیدا می‌کردند، از خیال بندی‌های سبک هندی ملول بودند. این عده اسلوب بیدل و صائب و کلیم را رها کرده به تتبع سبک قدما پرداختند. این مرحله در تاریخ ادبیات این دوره به نام «بازگشت به سبک‌های قدیم» مسما گشته است. توجه به سبک‌های قدیم هم در میان شاعران ایران و هم در میان شاعران افغانستان به روشنی دیده می‌شود. در خراسان کسانی مانند شهاب

● نقل است که امیر عبدالرحمن خان، قلمدانی به

واصل اعطاء کرد و تلویحاً از او خواست

که معنی این بخشش را باز گوید.

واصل که مرد فاضل و نکته دانی بود در پاسخ

به امیر گفت که معنی آن از دو حالت بیرون نیست:

دبیری یا مستوفیت!

نرشیزی اسلوب صائب و کلیم را رها کرده به اسلوب انوری و خاقانی قصیده می سرودند و در عراق، مشتاق و هاتف و صباحی در غزل از سعدی و حافظ و در قصیده از ظهیر و کمال تقلید می کردند.

مقارن این احوال در افغانستان نیز عده‌یی از شاعران در راه بازگشت به سبکهای قدیم گام نهادند و پیش رفتند. به عنوان نمونه غلام محمد طرزی که از معارف و رجال برجسته آن عصر است قصاید متنی در سبک خراسانی سرود و میرزا محمود سالک بالا حصار کابلی و سید احمد ادیب پیشاوری و محمد حسن امضاء نیز در همین سبک میل و رغبت فراوان نشان دادند. سید محمد محسن شامل و میر محمد علی آزاد کابلی و میرزا محمد نبی واصل کابلی در سبک عراقی طبع آزمایی کردند و غزلهایی شیرین بدین شیوه سرودند. البته عده‌یی دیگر را نیز می توان در این رابطه بر شمرد.

در هر حال، نگارنده قصد دارد در این مقاله از این سلسله شاعران، میرزا محمد نبی واصل کابلی را که مشهورترین غزل پرداز این دوره به شمار می رود و گامهای استوار در راه بازگشت ادبی دوران خود برداشته است، به خوانندگان معرفی کند. هر چند این نخستین کوشش در شناسایی شاعر نبوده و در گذشته‌ها نیز گاهگاهی در معرفی او کوشیده اند، ولی به عقیده نگارنده هنوز جای آن هست که درباره این شاعر توانا نوشت و سخنهای ناگفته را گفت، زیرا تاکنون بسیاری از گوشه‌های زندگی واصل و پهلوهایی شعرش ناشناخته مانده است. نگارنده باور دارد که هر نوع کوشش - ولو ابتدایی - در شناسایی چنین سخن پردازانی برای تاریخ ادبیات معاصر کشور ما سودمند خواهد بود، چرا که بسیاری از منابع و سرچشمه‌های ادبیات معاصر ما، متأسفانه بنا بر علل گوناگون یا جمع آوری و تحقیق نگردیده است و یاد دست روزگار آنها را از میان برداشته است، پس آنچه را که علی‌العجاله به نظر می خورد و موجود است باید غنیمت شمرد و بی درنگ به سراغ و تحقیقش رفت.

واصل کیست؟

نامش محمد نبی، تخلصش واصل و لقبش دبیر الملک و نام پدرش محمد هاشم می باشد.

در مورد سال تولد واصل، تذکره نویسان تقریباً اتفاق نظر دارند، شادروان مولانا خال محمد خسته در کتاب «یادی از رفتگان» و مرحوم غبار در تاریخ ادبیات خود و حسین بهروز در آریانا دایرة المعارف سال تولد او را ۱۲۲۴ هـ. نوشته اند، اما مولف «سیر ادب در افغانستان» ولادت واصل را سال ۱۲۲۸ هـ. می داند.

واصل دروس ابتدایی را در محله مرادخانی کابل نزد ملا محمد خان که یکی از مدرسین آن زمان بود، فرا گرفت. وی هنوز از فراگیری دانشهای ابتدایی فارغ نشده بود که پدرش دیده از جهان فرو بست. مادرش که زن هوشمندی بود فرزند را نزد میرزا محمد محسن خان (تولدت: ۱۲۲۷، فوت: ۱۲۸۲ هـ) که آن هنگام سمت دبیری دربار شیر علی خان را داشت و مرد فاضلی بود، به تلمذ نشانید. واصل در اثر ذکاوت و تیزهوشی که داشت به سرعت از این دبیر با دانش کسب علم می نمود و استاد نیز چون شاگرد را هوشمند یافت در تعلیم و تربیتش اهتمام بسیار و سعی بلیغ فرمود، تا جایی که به زودی در خط و کتابت و فن نویسندگی چیره گشت. [این میرزا محمد حسن خان همان است که ابتدا منشی سردار کندل خان بوده و سپس دبیر امیر دوست محمد خان شده است. وی شعر نیز می گفته و گویند او را دیوانی بوده که در یکی از جنگها در غزنی از بین رفته است. با وجود این به گفته مولانا خسته مرتبه‌ای از او در باب مرگ دوست محمد خان در جلد دوم «سراج التواریخ» درج است.]

اشتغال به امور رسمی و اداری

گفتیم که واصل در اثر تیزهوشی و فراست ذاتی، سریعاً در نویسندگی ماهر شد. به اثر همین استعداد و لیاقت فطری، در جوانی از جمله دستیاران و محرران دربار به حساب آمد. می توان گفت که شغل دبیری و



امور اداری او از همین جا آغاز گردید. وی با میرزا محمدحسین خان موصوف همیشه به دربار می‌رفت و در امور منشیگری و میرزایی تجربه می‌اندوخت. هنگامی که میرزا محمدحسن خان از طرف امیر شیرعلی خان به سفارت روسیه و حکومت ترکستان منصوب شد، واصل را نیز به معاونت خود برگزید. واصل این وظیفه را تا فوت شیرعلی خان (۱۸۷۹ م) به نیکویی انجام داد. وی به دربار این پادشاه به عزت و اکرام بسیار می‌زیست.

بعد از فوت شیرعلی خان، وقتی که امیر عبدالرحمن خان از ماوراءالنهر به طرف کابل می‌آمد واصل با دیگر بزرگان به استقبال او به چاریکار رفت. نقل است که امیر عبدالرحمن خان، قلمدانی به واصل اعطاء کرد و تلویحا از او خواسته که معنی این بخشش را بازگوید. واصل که مرد فاضل و نکته دانی بود در پاسخ به امیر گفت که معنی آن از دو حالت بیرون نیست: دبیری یا مستوفیت! همان بود که وی رسماً از جانب امیر عبدالرحمن خان به دبیری دربار انتصاب یافت. واصل در اثر کاردانی و لیاقت فطری که داشت در دربار، صاحب عزت و منزلت و اقتدار و اعتبار فراوان گردید و در امور داخله و خارجه دولت سهیم و در اجرای امور مشاور حضور بود. عبدالرحمن خان شخصاً با واصل مجالست و صحبت‌های بسیار می‌نمود. واصل در سفر و حضر با عبدالرحمن خان بود. طوری که از مطالعه آثار این دوره و نیز آثار خود واصل مستفاد می‌شود. وی صاحب شخصیت و اخلاق بسیار نیکو و زبان خوشگو بوده و در صداقت و حسن نیت و وظیفه شناسی شهرتی عظیم یافته بود. روش پسندیده و اخلاق حمیده او سبب شد که وی طرف اعتماد و احترام کارمندان دولت (و حتی شهزاده‌ها و حرم شاهمی نیز) قرار بگیرد. صداقت و حسن نیت واصل به حدی بود که در طول تمام خدمتگزاری در دربار عبدالرحمن خان نه تنها یک بار هم آن امیر میر غضب و بدگمان را نسبت به خود بدگمان نساخت بلکه او را به طور عجیبی همواره از خود راضی نگهداشت.

در مورد این رضایت خاطر عبدالرحمن خان از واصل نکته جالبی در سراج التواریخ آمده است. در صفحه ۷۷۵ جلد سوم کتاب مذکور ذکر است که وقتی محمد نبی واصل به رحمت حق پیوست، امیر عبدالرحمن خان نامه‌یی به مادرش نگاشته و ضمن ابراز تسلیت، اظهار تشکر و سپاس فراوان کرد. امیر می‌نویسد: «رحمت بر آن مادر باد که چنین پسر به کنار آورده و از شیر پاکش تربیت نموده، من از وی راضیم خدا و رسول خدا از وی راضی باد. منصب جلیله‌ای که او از دولت داشت نظر به حسن خدمت و صداقتش به میرزا غلامحسین خان پسر آن مرحوم عنایت و مرحمت شده، به کسی داده نمی‌شود.»

چنانکه می‌بینیم واصل مرد میرزاو دبیر پیشه‌ای بوده و یادداشتن چنین وظایف رسمی و شغل منشیگری بنا بر وظیفه بایستی پیوسته با اهل دربار و مردم در تماس می‌بود ولی با وجود این، اوقات فراغت خود را در انزوا و گوشه نشینی به سر می‌برد. شاید این اوقات فراغت، بهترین موقع برای انجام امور هنری او بوده است.

مقام شاعری واصل

کار واصل تنها به دبیری و اداره امور رسمی تمام نمی‌شود، در نزد علاقه‌مندان شعر و پژوهندگان تاریخ ادبیات معاصر افغانستان، واصل بیشتر در تندیس یک شاعر غزل پرداز چیره دست مجسم می‌شود. حقیقتاً واصل مردی است چند بعدی: دبیر کامل، و شاعر فاضل و تندنویس قایل. چنان که در مقدمه اشاره نمودیم واصل از معدود شاعرانی است که در برابر اسلوب هندی ایستادگی کرده و بدان رغبت نشان نداده است. در واقع وی به جای سبک هندی سبک عراقی را پسندیده است. واصل در دوره بازگشت ادبی، در کوششی که برای احیای سبک عراقی در افغانستان صورت می‌گرفت، سهم مؤثری ایفا نمود. بهترین گواه این

گفته همانا اشعار آبدار به ویژه غزل‌های نابی است که از او به یادگار مانده است.

شعر واصل به حدی رنگ و بوی سبک عراقی را به مشام خواننده و شنونده می‌رساند که گویی شاعر در عصر مولوی و سعدی و حافظ می‌زیسته است. کثرت غزل در برابر قصیده، روانی و شیوایی الفاظ و آسانی جمله بندی که از مختصات سبک عراقی است، در شعر واصل به وضوح ملاحظه می‌شود. جمله بندی و ترکیبات شعری وی در کمال سلامت و روانی است. کلمات غریب، تناصر حروف، تنایع اضافات، کلمات متروک و تعقید در کلامش وجود ندارد. در واقع کاربرد زبان در شعر واصل به وجه نیکویی صورت پذیرفته است. واصل این همه محاسن را در غزل‌های رنگین، قصاید دلنشین و مرثیاتی حزین خود به کار گرفته است. وی اشکال دیگر شعری چون ترجیع بند، ماده تاریخ و رباعی و غیره را نیز به همین نمط سروده است:

واصل ازهر نظم دارد بوستان

غم ندارد گر گلستانیش نیست

نیز در تعریف اشعار خود گوید:

خواهد گرفت نظم تو واصل عراق و پارس

گریک دو گام بگذرد از کابل و هری

□

فروغ گوهر نظم تو عالمگیر شد واصل

تعالی چه رخشانی است این لؤلؤی لالا را

□

واصل این نظم است با در خوشاب

آب حیوان یا شراب سلسبیل

از کجا آوردی این نقش بدیع

در کجا پروردی این بکر جمیل

غزل‌های واصل

اگر چه واصل در انواع شعر فارسی طبع آزمایی کرده و به گفته خودش ازهر نظم بوستانی دارد ولی آنچه که او را بیشتر در میان شاعران معاصر افغانستان برجسته می‌سازد و نامش را مطرح می‌کند، همانا غزل‌های نابی است که از او به یادگار مانده است. غزل‌های شیرین و شیوایی واصل در غایت کمال و نهایت جمال است. شاید جای آن است که گفته شود واصل نه تنها در عصر خود گوی سبقت را در غزلسرایان از همگانش ربوده است، بلکه پس از وی نیز کسی نتوانسته در این هنر با او برابری کند.

در غزل‌های واصل همه چیز، از شکل و کاربرد فنون ادبی گرفته تا موضوعات شعری، در حالت تعادل قرار دارد. بیان اندیشه در کلامش بدون افراط و تفریط صورت گرفته و تشبیهات بلیغ و موکد وی در حد معقول و اعتدال است:

صحبت میان ماو تو آید چگونه راست

تو شاخ تو برآمده من نخل منحنی

□

بی‌غالیه گیسویش چون سنبل تر خوشبو

بی‌منت می چشمش چون ترگس شهلا مست

□

دیگر چراغ و شمع به محفل چه احتیاج

چشمت چراغ مجلس و روی تو روشنی

کمر اتفاق افتاده است که در تشبیه راه مبالغه پیش گرفته باشد:

حلقه دام دولت است زلف گره‌گشای تو

سیره باغ جنت است خط پتفشه‌سای تو

کرمان



غلام همت آنم که تا به خاک نشست
 نداد پیش فرومایه آبرو بر بساد
 □
 مرد آن بود که روی نگرداند از بلا
 وز ترکناز غم نشود تنگ حوصله
 □
 مکن به سختی ایام پای طاقت ست
 که هر چه ست اساس است سخت بی بنیاد
 طبیعت و فطرت واصل با زاهدان مزدور سازگار نیست:
 شیخان شهر ما همه ارباب نخوتند
 هان ای پسر به ظاهر این قوم نگروی
 □
 درویش را مبرس چه داری درون دل
 سر نهفته دارد و راز نگفتنی
 □
 واصل به زهد خشک چوکاری ترفوت پیش
 زین پس به کام دل، من و آلوده دامن

یکی از موضوعاتی که در شعر واصل سریعاً بازتاب یافته. مسأله بی‌وقایی و فانی بودن دنیا و پشت پا زدن بدان است. وی اگرچه در اشعار غنایی خود عیش و نوش و بهره‌گیری از لذتهای دنیا را مجاز می‌شمارد، مع الوصف، باره‌ی از اشعارش به رد و طرد آن اختصاص یافته است. تا جایی که همچون صوفی وارسته می‌گوید:
 فریب لعبت دنیا به آب و رنگ مخور
 که در حقیقت سستی است لاشیه لاشی
 در بی‌وقایی دنیا گویند
 زمانه با تو وفا کی کند که داده به هاد
 گلاه نوذر و اورنگ زاب و آسِرکی
 □
 زکاسه سر کبخیرو این شدا برخاست
 که هر که طالب دنیاست خاک بر سر وی
 □
 گر جم شوی به حشمت و دارا به کبر و ناز
 آخر به تخته جا کنی از تخت خسروی
 و بیرون دنیا گذران است و فانی. آنطور که در بالا اشاره شد باید خوش بود و عیشی کرد و دم را غنیمت شمرد. این سفارش واصل بالعینه مانند آن است که خیام و حافظ در رباعیات و غزلهای بی‌مانند خود بدان توصیه نموده‌اند. در حقیقت این همان راهی است که پیروان فلسفه اپیکور رفته‌اند. چرا که این جماعت را عقیده بر آن است که عمر هر چه دراز باشد آخر آدمی را از این کهنه‌سرا بیرون می‌کند. پس بهتر آن است که آدمی غم گذشته رفته و آینده نیامده را نخورد و روزگار به خوشی بگذراند. همین اندیشه را واصل چنین بیان کرده است:

گاه ترانه هست نه وقت بهانه هست
 می‌د قنح بریز به عمر اعتبار نیست

واصل و حافظ

این عنوان به هیچ روی مفهوم برابر نهادن واصل با حافظ را ندارد، و نه چنین قصدی در پیش است. به بیان دیگر ما نمی‌گوییم که واصل به مقابله حافظ برخاسته است. بل می‌گوییم واصل به استقبال حافظ شناخته و غزلهای او را بسیار صمیمانه و در کمال فروتنی پیروی و اقتفاء کرده است. این فروتنی واصل در برابر حافظ شاید در ابیات زیر به بهترین وجه منعکس شده باشد:

باد مسیح می‌وزد از دم روح پرور
 آب حیات می‌چکد از لب جانفزای تو
 □

کشتها از آب چشم تازه شد ز آغاز عشق
 تا چه کشتها رود درخون سرانجام هنوز
 انواع استعاره را که چاشنی شعر توان گفت، در شعر واصل به بهترین صورت لازم به کار رفته است:

بهار حسن تو را آفت خزان مرساد
 که ناز بر گل و نسرين ز رنگ و بو داری
 □

در کوچه‌های زلف او دل‌های شب دنبال دل
 بی‌ره بلد گفתי مروا بوی کبابم می‌برد
 □

ز شوخ چشمی طفل شکوفه در عجم
 که پیش ترگست از شاخ بر زمین افتاد

یکی از فنون شعری که در اشعار واصل بسیار کم به کار رفته است، مدعای مثل می‌باشد. زیرا این فن را «سبک‌شناسان» خاصه سبک‌هندی دانسته‌اند. شاید بتوان گفت که واصل به همین وجه بدان توجه نکرده است. نگارنده در بیش از پنجاه بیت از اشعار واصل زیاده‌تر از سه یا چهار بیت مدعای مثل نیافته است:

با همچو منی تو در نیایی
 عنقا نشود شکار عصفور
 □

حلاوت‌های گفتارش دل شوریده می‌داند
 مگس داند که شیرینی چه مقدار است حلوا را
 □

دامن خال تو را نتوان کشید از چنگ زلف
 مهره اندر کام افعی دانه اندر چشم دام
 ذکر همه فنون ادبی که واصل عروس سخن را بدان آراسته در این نوشته میسر نیست و ناچار به آنچه گفته شد بسنده می‌کنیم.

اما موضوعات شعری واصل نیز مانند اشکال آن گونه‌گون و متنوع است. در کلام واصل هر کس می‌تواند برابر ذوق خود چیزی بیابد و مشام جان را بدان تازه کند، چرا که عشق و محبت، راستی و صداقت، حوصله و بردباری، کار و کوشش و همت بلند همه و همه موضوعاتی است که در شعر او تبلور یافته است.

واصل شاعری حساس و اثرپذیر است. فصل بهار و شگفتیهای طبیعت، او را چنان به وجد می‌آورد که می‌سراید:
 آمد بهار و لاله برافروخت متعله
 بلبل به شاخ سرو در انداخت غلغله
 □

آمد بهار و لاله درخشید و رفت دی
 ساقی جهان پیر جوان شد بسیار می
 و در این فصل حیف می‌داند که آدمی به کار و کوشش نپردازد و منزوی باشد:

فصلی چنین که لاله به صحرا کشیده رخت
 حیف است ای جوان تو به کاشانه منزوی
 طبع منبع و مغرور او پر ضد پستیها و سستیهاست. در اشعارش ابیات فراوانی می‌یابیم که علو همت و صبر و استواری را در برابر حوادث و سختیهای روزگار توصیه می‌کند:

● شعر واصل به حدی رنگ و بوی سبک عراقی را به مشام خواننده و شنونده

می‌رساند که گویی شاعر در

عصر مولوی و سعدی و حافظ می‌زیسته است.

● غزل‌های شیرین و شیوای واصل در غایت کمال و نهایت جمال است.

● یکی از فنون شعری که در اشعار واصل بسیار کم به

کار رفته است؛ مدعای مثل می‌باشد زیرا این فن را «سبک شناسان» خاصه

سبک هندی (اصفهان‌ی) دانسته‌اند.



نامه ام هرچند واصل کلک استادان شکست

کلک حافظ میخراشد نوک اقلام هنوز

● غیر حافظ شاه اقلیم سخن

کس نگیرد ملک معنی زین قبیل

آنچه که این بخش از نوشته ما را در برمی‌گیرد گفتاری است پیرامون اثرپذیری وسیع واصل از حافظ.

مساله اثرپذیری و تقلید و اقتفاء و استقبال شعراء از يك ديگر چيز نوي نيست. اين كار در همه بخش‌های هنر من جمله شعر روا بوده و تاريخ‌های ادبیات مردمان مختلف نمونه‌های آن را در خود فراوان دارد. در همین مساله پیروی غزلسرایان از يك ديگر - که مورد بحث ماست - کمتر غزلهردازی را سراغ داریم که مستقلانه و بدون اثرپذیری از غزل پردازان سلف خود غزل سروده باشد، و اگر هم خود در این زمینه چیزی ابداع کرده یا قالب غزل را برای بیان اندیشه خاصی برگزیده باشد مقبول خاطر دیگران افتاده و بی‌درنگ پیروانی پیدا کرده است. چون سنایی غزنوی غزل عرفانی را در شعر فارسی بنیاد نهاد، دیری نگذشت که بزرگترین شاعران فارسی گوی به دنبالش افتادند. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی آن را با عذبه خروشان و تسکین ناپذیر به اوج غیرقابل وصول رسانیدند و سپس با سعدی و حافظ این روش به بلندترین مدارج ممکن رسید. طبیعی است که این استاذان سخن هر کدام هم در لفظ و هم در معنی به یکدیگر نظر داشته‌اند.

به عنوان نمونه:

سنایی: عشق بازبجه و حکایت نیست

در ره عاشقی شکایت نیست

مولانا:

عشق جز دولت و عنایت نیست

جز گشاد دل و هدایت نیست

سنایی: نه بهشت از ما تهی گردد نه دوزخ پر شود

ساقیا درده شراب ارغوانی فام را

حافظ: بیا که روتق این کارخانه کم نشود

ز زهد همجو تویی یا ز فسق همجو منی

مولوی: اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

حافظ: به سرجام جم آنکه نظر توانی کرد

که خاک میکده کحل بصر توانی کرد

سعدی: چگونه شکر این نعمت گزارم

که زور مردم آزاری ندارم

حافظ: من از بازوی خوددارم بسی شکر

که زور مردم آزاری ندارم

[خواجه مصراع دوم بیت بالا را از اوایل باب سوم گلستان سعدی

تضمین فرموده است.]

بدین ترتیب می‌بینیم که شاعران نامداری که مورد پیروی قرار

گرفته‌اند، خود به آثار متقدمین و حتی متاخرین نظر داشته‌اند.

در هر حال، اکنون ببینیم که واصل حافظ را چگونه پیروی کرده

است؟ آیا می‌شود او را از پیروان موفق حافظ دانست؟ آیا در ادبیات

معاصر ما کسی دیگر حافظ را بهتر از واصل پیروی کرده است؟ بهتر

است از برای پاسخ به این سوالها به اشعار خود واصل مراجعه کنیم.

پاره‌یی از اشعار هر دو شاعر را کنار هم می‌گذاریم و وجوه اشتراک

آنها را ملاحظه می‌کنیم.

برای کسی که «حافظ» خوانده و به تعبیرات و اصطلاحات شعری وی

آشنایی داشته باشد، مطالعه اشعار واصل جالب توجه است. زیرا همه جا

دقت و توجه عمیق او را نسبت به حافظ احساس می‌کند. این دقت، خواه

از حیث تعدد غزل‌هایی که واصل به پیروی از حافظ سروده است و خواه از

حیث تضمین و اقتباس مصراعها یا جمله‌یی از وی، در خور اعتناست.

و این خود نشان‌دهنده آن است که واصل همواره دیوان حافظ مخصوصا

غزلیات او را مطالعه می‌کرده است.

مقایله و مقایسه غزلیات پراکنده واصل با دیوان حافظ نشان می‌دهد

که وی ظاهرا قصد داشته - که اگر بشود - غزل‌های حافظ را به گونه‌ای

مرتب پیروی نماید. او بسیاری از ردیف‌ها را نه تنها در همان وزن و قافیه

پیروی کرده، بلکه موضوعات و توالی ابیات را نیز مدنظر داشته است.

ولی گاهی که طیران اندیشه برایش مجال نداده است ناچار شده که

توالی ابیات را برهم بزند. به طور نمونه، غزل نخستین دیوان حافظ را با

عین وزن و قافیه، منتها با پس و پیش کردن بعضی مصراعها چنین

پیروی کرده است:

حافظ:

الا یا ایها الساقی ادرکاساونا ولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

به بوی نافه‌ای کاخرصبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ

متی ما تلقی من تهوی دع الدنيا واهملها

واصل:

بیا ای از دهان نوشخندت حل مشکلها
لبی چون غنچه خندان ساز و بگشا عقده از دلها
ز حد شد درد مشتاقی بیارم آن می باقی
الا یا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها
اگر معشوقه دل خواهد و گر جانانه جان واصل
فلا تخلف و لاتهوی فبلغها و ارسلها
گاهی در غزلی که به اقتفاء و تضمین خواجه برداشته است،
مضمونها و قافیه‌ها با هم یکی است و بختگی و سلاست آن دست
کمی از غزل خواجه ندارد:

حافظ:

صبحست و زاله میچکد از ابر بهمنی

برگ صبوح ساز و بده جام يك منی
در بحر مایی و منی افتاده ام بیار
می، تا خلاص بخشدم از مایی و منی
می ده که سر به گوش من آورد چنگ و گفت
خوش بگذران و بشنو از این پیر منحنی

واصل:

ابر است و باد و زاله و باران بهمنی

ساقی به قول خواجه بده جام يك منی
ما و من آنشم زده بر آنشم ز می
آبی بزن که سوختم از مایی و منی
می ده که طالبان صبوحی نمی دهند
درد سر خماری به دهبیم بهمنی

حافظ:

صبا تو نگهت آن زلف مشکبو داری

به یادگار بمانی که بوی او داری
اصل:
شنیده ام سر سودای زلف او داری
دلا بکوش که سودای مشکبو داری

حافظ:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست از می و میخواران از نرگس مستش مست
شمع دل دمسازم بنشست جو او برخاست
وافغان ز نظر بازان برخاست جو او بنشست
گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچید
ور و سعه کمانکش گشت در ابروی او پیوست

واصل:

از میکده در بستان آمد سحری سرمست

آن فتنه هشیاران پیمانته می در دست
از خجلت او خورشید بنشست جو او برخاست
در خدمت او شمشاد برخاست جو او بنشست
گر غازه دلارا شد بر چهره او پیوست
ور سرمه عزیز افتاد بر دیده او بنشست

حافظ:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می خواند دوش درس مقامات معنوی

واصل:

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی

گل جلوه داد حسن کمالات معنوی
می بینیم که واصل در پیروی از حافظ توالی ابیات را تا حدود
زیادی رعایت کرده است و حتی کوشیده مقطع غزلیات خود را مانند

مقطع غزلیات حافظ بسازد. در بسیار جاها که حافظ در مقطع غزلی
به توصیف اشعار خود پرداخته واصل نیز چنین کرده است:

حافظ:

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

واصل:

فروغ گوهر نظم تو عالمگیر شد واصل
تعالی که رخشانی است این لؤلؤی لالا را

حافظ:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

واصل:

خواهد گرفت نظم تو واصل عراق و پارس
گریک دو گام بگذرد از کابل و هری
در هر حال، غزلهایی که واصل به پیروی از حافظ سروده،
بسیار است و آوردن همه آن از حوصله این نوشته بیرون است.
علاوه بر غزلهایی که واصل به اقتضای حافظ رفته، غزلهایی که
مستقلا از قریحه وی تراوش کرده نیز آبدار است و در لطافت و
بختگی، با غزلهای حافظ برابری تواند کرد، در این جا برای نمونه
چند بیت از دو غزل او نقل می شود:

آمد بهار و لاله بر افروخت مشغله
بلبل به شاخ سرو در انداخت غلغله
ساقی به صوت بلبل خوشخوان بیارمی
مطرب بساز برده به آواز بلبله
مرد آن بود که روی نگرداند از بلا
وز ترکستاز غم نشود تنگ حوصله

□

عشق تابسته آن حلقه گیسویم کرد
از غم هر دو جهان فارغ و بکسویم کرد
منت سدره و طوبی نکشد همت من
بخت تا بنده آن قامت دلجویم کرد
تا نگارم ز رخ خویش بر افکنند نقاب
محو چون آینه زان صورت نیکویم کرد

با این حال، مطالعه در اشعار واصل نشان می دهد که وی تنها به
استقبال حافظ تشنه، بلکه به سعدی و کسان دیگر نیز نظر داشته
است:

سعدی:
بیا مکن با پیلانان دوستی
پاینا کن خانه‌ی درخورد پیل

واصل:

بیا منه دل در هوای پیلان
یا بنه بار سفر بر پشت پیل

سعدی:

عیب سعدی مکن ای خواجه اگر آدمی
کآدمی نیست که میلش به بر پرویان نیست

واصل:

عیب واصل مکن ای ناصح کامل در عشق
که جز این شیوه ز استاد نظر هیچ نداشت

مراثی واصل

واصل سواي غزلهای نغز، اشعار تعزینی و مرثیه‌های پرسوز و
مؤثر نیز سروده است که روضه خوانان آنها را با شور بسیار قرائت

کرمان

می نمایند. تعداد این مرثیه‌ها به ۴۰ تا ۵۰ قطعه می‌رسد که چند بیت یکی از آنها ذیلاً نقل می‌شود:
 گراز یعقوب تنها یوسفی اندر جهان گم شد
 به دشت کوفه از ختم رسل يك دودمان گم شد
 چرا برهم نشد شیرازه اوراق ای گردون
 چو در دشت بلا قرآن ناطق از میان گم شد
 تن پاك حسين از نعل سم مرکب دشمن
 چنان پامال شد کز وی نشان استخوان گم شد
 فغان زان دم که لیلای تیرباران دید اکبر را
 بزد تا چشم برهم نور چشمش از میان گم شد
 چنان زد قحط آب اندر نهاد اهل بیت آتش
 که از چشم یتیمان گوهر آب روان گم شد
 به دشت کوفه هر خاری که سر بیرون کشید از گل
 به پای زخم‌دار غابرین ناتوان گم شد...
 واصل در کنار کار نظم، گاهگاهی به نوشتن تتر نیز مبادرت می‌کرده است. گویند او را کتابی بود (گزارش خاندان شاهی امیر شیر علیخان) که متأسفانه فعلاً ناپدید است.

آثار واصل

در مقدمه اشاره کردیم که بخش اعظم منابع و آثار ادبی معاصر ما ناپدید گشته و آنچه هم جسته و گریخته به دستمان رسیده است هنوز مورد توجه و عنایتی خاص قرار نگرفته است. با آن هم علی‌العجاله آثار واصل را در مکانهای مندرج در زیر می‌توان یافت:

«تحفه شهنشاهی»، که در آرشیو ملی افغانستان نگهداری می‌شود. این کتاب توسط منشی محمد ابراهیم حیرت بن میرزا علی عکسر منشی باشی از طایفه شاملوترک، تدوین شده و شامل پاره‌هایی از اشعار شاعران سده‌های ۱۳ و ۱۴ هجری قمری افغانستان می‌باشد. از صفحه ۷۸ تا ۱۱۹ زیر عنوان «من کلام واصل مهجور» سروده‌های واصل را درج کرده که شامل ۳۱ غزل (۳۴۱ بیت) و یک ترجیع بند ۱۸۶ بیتی است که جمله ۵۲۷ بیت می‌شود. نیز در همین کتاب در صفحات ۲۷۱-۲۷۳ مجموعه کوچکی زیر عنوان «رباعیات واصل» درج است که حاوی پنج رباعی است. هرچند این رباعیات فاقد وزن مخصوص رباعی است اما مصنف آنها را به نام رباعی ثبت کرده است.
 رباعیهای مذکور چنین است:

جز غبار سفر از خاک چه حاصل کردیم

سفر آن بود که ما در قدم دل کردیم

باغبان گوذر گلشن به رخ ما مگشای

ما تماشای گل از روزنه دل کردیم

خواهم کتابی از غم هجر تو سر کنم

آه از نهاد خامه برآمد که تاب کو

گفتی مگر به خواب ببینی جمال من

ما را زهجر روی تو در دیده خواب کو؟

گوهر دندان و انگبین لب تو

قیمت لوه لوه شکست و ترخ شکر را

آن شب گیسو بریده را سحری نیست

یا که زبان بسته‌اند مرغ سحر را

جز در دهان تنگ تو ای آفتاب حسن

در هیچ ذره سی و دو اختر ندیده‌ایم

همچون تو دلبری نبود خود به روزگار

یا ما به روزگار تو دلبر ندیده‌ایم

□

برهنه دید سر لاله را وسوسن گفت

کلاه سبز تو از باد صبح چون افتاد

جواب داد و بختدید و گفت نشنیدی:

زبان سرخ سر سبز را می‌دهد بر باد!

● و دیگر مجموعه‌ای است از اشعار واصل و الفت کابلی. این مجموعه نیز در آرشیو ملی افغانستان به شماره (۱-۳۷-۱۰) نگهداری می‌شود. این جنگ حاوی ۱۲۳ صفحه و قطع ۱۸×۱۱ سانتی متر به کتابت شخصی به نام محمد نعیم می‌باشد. این نسخه شامل دو بخش است: از صفحه اول تا نود و پنج اشعار واصل کابلی ثبت است که در بردارنده ۴۰ غزل است که مجموع ابیاتش حدود ۴۰۰ می‌شود. قسمت دوم اشعار الفت کابلی ثبت است.

● «مجموعه اشعار واصل» که به اهتمام طالب قندهاری، حدود بیست سال قبل در کابل از طرف «مؤسسه نشراتی انیس» به طبع رسیده که این اولین مجموعه چاپی اشعار واصل به حساب می‌آید. این مجموعه دارای ۱۳۰ صفحه شامل ۴۱ غزل و یک ترجیع بند کوتاه می‌باشد. مجموع ابیات ۶۱۵ است.

سرچشمه‌ها و منابع فوق و نیز اشعار پراکنده واصل که جسته گریخته در مجلات و جراید افغانستان به چاپ رسیده است کل اشعار او نیست. امید است نسخه‌های فوق و نیز آثار پراکنده او به دست آید و مورد غورو مذاقه دقیق و هم مقابله و تصحیح قرار گیرد تا دیوان کامل واصل پدید آید. و این کاری است ارزشمند و برای تاریخ ادبیات ما سودمند.

فوت واصل

بالاخره زندگی برابر واصل روز پنجشنبه چهاردهم ماه شوال ۱۳۰۹ هـ. ق. به پایان رسید. مرگ او در پغمان اتفاق افتاد، چنان که مؤلف سراج التواریخ در جلد سوم صفحه ۷۷۰ ضمن شرح وقایع سال ۱۳۰۹ هـ. ق. در مورد فوت او چنین می‌نگارد:

«و مقارن این حال میرزا محمد نبی خان دبیر از تقدیر جام اجل لیریز گردیده در روز پنجشنبه چهاردهم ماه مذکور (شوال) بدرود جهان کرد و نعش حسب الامر حضرت والا (عبدالرحمن خان) از پغمان حمل و نقل یافته، در جنب جنوب غربی دیوار باغ آقا موسوم به مهمان سرای دولتی مدفون گشت.»

و در همین باره مرحوم خسته در کتاب «یادی از رفتگان» خویش از قول اشخاص معمر چنین روایت کرده است:

«واصل در باغ جهلستون به حضور اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان حاضر بود. نزدیک عصر بی‌محابا و بی‌اختیار از مجلس خارج شد. اعلیحضرت ملتفت شده فرمود که ببینید دبیر را چه شده است؟ از پریشانی او معلوم شد که به مرض وبا مبتلا شده، اعلیحضرت به هیأت طبیبه نوشته بود: طبیبان را واضح باد که در معالجه دبیر سعی کرده احوال او را به زودی برای من بنویسید.

اتفاقاً نوشته به دست خود واصل رسیده بود و بعد از چند کلمه تتر این بیت را نگاشته بود:

در دم مردن مرا بر زندگی افسوس نیست

حیف دامانت که از دستم رها خواهد شدن!

